

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم روش ما در این مباحث این بعضی از بزرگان را عین عباراتشان را می خوانیم به خاطر بعضی از نکات فنی در عبارت، بعد هم برای روش بحث به نظر ما بهترین روش بحث این است که انسان دقیقاً نقطه اشکال را در عبارت واضح بکند که در کجا مشکل دارد.

ایشان فرمودند که در تملیک عین سه جور می شود هبه، صلح، بیع. بعد ایشان دارد که و بالجملة، کل تعابیر ثلاثة مطلبها واحد و تعابیرها مختلفان، عرض کردیم مطلبش واحد نیست، اختلاف تعبیر ناشی از اختلاف مطلب است نه این که تعبیر مختلف است، هر کدام ادبیات خاص خودشان را دارند، بیع یک جور است، هبه یک جور است، صلح یک جور است و اضافه بر آن عرض کردیم که اگر مطالب متعدد شد تعبیر هم باید طبق مطالب باشد، این طور نمی شود که تعبیرش غیر از مطلب باشد.

و جاز التعبير بکل مقام الآخر، این جاز ایشان هم خواهی نخواهی اشکال دارد.

فُیُصرف بالتملیک تارةً بعبارة وهبٌ و ملکٌ این تصریح در تملیک است، مطلب ایشان درست است که این تصریح در تملیک است لکن تصریح در تملیک مجانی نه به عوض.

و یُکنی عنه اخرى بعبارة بعثٌ، این جا خوب تعبیر کردند، آن جا تصریح بعد کنایه، این کار ایشان درست است چون دیروز یکمی اشکال کردیم

و یُکنی عنه اخرى

اما این که این کنایه است این هم درست نیست، این که بعثٌ، به عبارت بعثٌ کنایه است، نه بعثٌ صریح است در تملیک به عوض، همچنان که هبه صریح است در تملیک بلاعوض، بعثٌ هم صریح است در تملیک به عوض

و صالحه، این که صالحه هم به این معناست توضیح دادیم که نیست.

التي احدهما لانشاء التبديل بين المالين، مراد بيع است و الاخرى بلسان ان المالك سلم، لسان نیست، يك منشائي است نه اين که لسان باشد، مجرد تعبير باشد، من هي عبارات را می خوانم که بگوئيم نقاط اشکال ما کجاست، و باختلاف هذه التعابير تختلف الاحكام الشرعية، احکام شرعیه بله روی لفظ تاثیر دارد، در آن روایت دارد إنما يحلل الكلام و يحرم الكلام، کلام تاثیر دارد لکن نظرش در آن جا این است که شما مثلاً با یک کلام اگر یک عقد انشا کردید باطل است، دو تا انشاء کردید درست است مثلاً اگر شما پانزده کیلو برنج را نقداً فروختید به بیست کیلو برنج درجه دو، خب این رباست دیگه، ربای نقد به اصطلاح، این ربای نقد به کتاب حرام نشده، به سنت رسول الله حرام شده، آنی که در قرآن حرام است ربای نسیه است، این ربای نقد است که پانزده کیلو گندم رو بفروشید به بیست کیلو برنج، این به سنت رسول الله حرام است و خوب دقت بکنید در ربای فضل یا ربای نسیه مکیل و موزون شرط نیست، هر چی باشد تخم مرغ، بیست تا تخم مرغ بدهد که بعد از یک ماه سی تا تخم مرغ بگیرد، این هم ربای نسیه است مطلقاً حرام است اما در بای نقد باید بین مکیل و موزون باشد، اگر تخم مرغ را مثلاً جز معدود گرفتیم در آن ربای نقد نمی آید و ربای نقد را عرض کردم بین صحابه به ابن عباس نسبت داده شده که منکر بوده، می گفته اشکال ندارد اما می گویند بعد برگشته اما در روایات ما هست، اهل سنت هم تقریباً اتفاقی است، فقط ابن عباس مخالف است، هم از صحابه هم از بعدی ها این ربای نقد را نسبت دادند، حالا اگر این کار را کرد گفت این پانزده کیلو برنج به بیست کیلو برنج درجه دو فروخت، آقایان می گویند ربای نقد است و حرام است اما اگر پانزده کیلو برنج را به هزار تومان فروخت، باز با هزار تومان آن بیست کیلو برنج را خرید یعنی دو تا معامله واقع شد، همان نتیجه یکی است، نتیجه یکی در آمد، پانزده کیلو در مقابل بیست کیلو شد، اما در یک معامله واحد حرام شد به خاطر ربا، در دو معامله دارای دو آثار جائز شد، این که إنما يحلل الكلام و يحرم الکرام مراد این است، شاید مرحوم آقای ایروانی این جور فهمیده نه تعابیر فرق می کند، تعابیر نیست، یعنی مثلاً یک جور معامله ای را اگر شما شرط کردید با شرط حرام است، شرط نکردید حرام می شود، این إنما يحلل که می آید، می آید ان شا الله متعرضش می شویم، مراد این است که دو تا معامله مستقل دارای آثار مستقل بار

می شود درست است ولو نتیجه اش با آن یک معامله یکی است، پانزده کیلو داده بیست کیلو گرفته لکن پانزده کیلو داده هزار تومان گرفته، هزار تومان داده بیست کیلو گرفته، نتیجه نهایی است، چون دو تا معامله است این منشا تصحیحش می شود.

پرسش: از کلام چطوری استفاده می کنید؟ یک معامله دو معامله به کلام چه ارتباطی پیدا می کند؟

آیت الله مددی: یعنی دو جور عقد، نگاه نکن عمل یکی است، دو جور عقد، این کلام در این جا مراد عقد است نه این که کلام خالی که ایشان خیال فرمودند،

پرسش: خلاف ظاهر نیست؟

آیت الله مددی: نه دیگه مثلاً در آن روایت دارد که شما می روید یک چیزی را به طرف می فروشید که بعد ازش گران تر بخرید به نحو نسیئه، حضرت می فرماید إذا لم یشرط فلا بأس، به نظرم در ذیل همین دارد إنما یحلل الکلام، اگر به نحو چون یک شرط بکند یک جور است، شرط نکنیم دو جور می شود، این یک مثال دیگه بود که من زدم، البته این نیامده من مثال دیگه زدم یعنی این نیست که مجرد تعبیر باشد، می خواهم بگویم مجرد تعبیر نیست، دو تا واقع قانونی است، دو تا حقیقت قانونی است، دو تا بیع اند نه این که شما بگویید من بالاخره پانزده کیلو دادم بیست کیلو گرفتم، این که با آن یکی است چه فرق می کند؟ این یحرم الکلام که من عرض کردم، یحرم الکلام در آن روایت شرط است لکن من خودم انی جا آوردم به این معنا که مراد این است که کلام و لفظ تنها نیست که خیال بکنیم لفظ عوض شد، نه دو تا واقع قانونی است.

بعد ایشان دارند فرمودند: فإذا أنشئ التملیک بعبارة البیع جاء خيار المجلس و الحيوان و اعتبر محله

بله آثار بیع را ایشان بار فرمودند، اگر به لفظ بیع باشد. آن وقت ایشان یک چیزی بعدش دارند که معلوم می شود حتی اگر منفعت هم به لفظ بیع بگوید آثار بیع دارد، خیلی عجیب است، حالا چون بعد ایشان فرمودند خیلی آن مطلب ایشان، اگر گفت بعثک منفعة هذه الدار همین آثار بیع و خيار مجلس بار می شود، این مطالب ایشان که خیلی عجیب است.

و عده ای إلى آخر ما للبیع من الاحکام

البته این مطلبی که ایشان فرمودند چون بعدش هم در خلال عبارت آینده اش می گوییم، این که بیع یک احکام دارد و اجاره یک احکام، یک مقدارش شرعی است و یک مقدارش هم عرفی است، این طور نیست که فقط خصوص شرعی باشد بخلاف ما إذا انشیء التملیک بتینک العبارتین الاخریین یعنی هبه و صلح مراد ایشان از و تینک العبارتین و لا غرب فی اختلاف الاحکام باختلاف التعبیرات همین إنما یحلل الکلام اشاره به این دارد. احکام با اختلاف تعبیر عوض بشود.

عرض کردم احکام با اختلاف تعبیر عوض نمی شود، ادبیات قانونی است، تعبیر قانونی است، قانون است که عوض می کند نه این که لفظ من است، این دست من نیست که با الفاظ عوض بشود، این مُنشا عوض بشود، اگر مُنشا بیع بود که نقل عین بود یک آثار دارد، مُنشا نقل منافع بود یک آثار دارد، مُنشا نقل انتفاع بود این در حقیقت این مُنشا الفاظ و تعبیر مناسب با آن مُنشا هستند که لذا قاعده العقود تابعة للقصد و مما ذکرناه یظهر

پرسش: ارتکازات عرفی باعث می شود عوض بشوند.

آیت الله مددی: نمی شود عوضش کرد.

پرسش: تعبیر ارتکازات دخالت ندارد.

آیت الله مددی: وقتی گفت وهبتُ، عرف می فهمد مجانی. بلکه مرحوم نائینی چیز دیگر هم فهمیده، اگر گفت وهبتُک هذا الکتاب به صد تومان ایشان می گوید مراد این است من الان هبه می دهم، تو هم به من صد تومان هبه بده، چون وهبتُ یعنی مجانی، اگر گفت مجانی در مقابل صد تومان نمی سازد. پس اگر در مقابل صد تومان آمد این در توش یک کلامی مضمّر است، یعنی من به تو صد تومان هبه مجانی می دهم تو هم به من کتاب را مجانی بده. این طوری، اگر آمد باید آن هبه در مقابل هبه است، معاوضه، مرحوم آقای ایروانی می گوید نه مال در مقابل مال است، وهبتُک یعنی به عوض دادم

پرسش: ارتکاز

آیت الله مددی: ابدأ، وهبتُ در مقابل مجانی است، گاهی اوقات من در این تلویزیون می شنوم، عرف است دیگه، اگر شما بخواهید در عرف کلمات را جابجا بکنید مثل این که در فلسفه وجود را منکر بشوید، اگر شما بخواهید این کار را بکنید تمام به هم می ریزد، ظهورات در عرف بیندازید و بگویید وهبتُ مرادم بعثُ است مثل این که شما در فلسفه منکر وجود بشوید، سوفسطائی بشوید، عرف را در الفاظ و ظهورات بیندازید مثل وجود در فلسفه است، هیچ فرق نمی کند.

پرسش: عرفی چطور عمل می کند؟

آیت الله مددی: می گوید وهبتُ بخشیدم. گاهی من تلویزیون اخیراً می شنوم می گفت وام بلاعوض، وام بلاعوض یعنی چی؟ کمک بلاعوض، خب وام بلاعوض، گاهی می گفتند که مثلاً یک مقدار وام بگیر بعضی هایش بلاعوض، وام بلاعوض غلط لفظی است دیگه، معقول نیست، وام معنایش قرض است، بلاعوض یعنی چی؟

پرسش: ثم للروية و افطر للروية، رویتی که این فقیه فهمید با آنی که آن را می فهمد نمی توانیم بگوییم چرا این را فهمیدی؟ ذهن عرفی چطور عمل می کند؟

آیت الله مددی: رویت که رویت است دیگه، این فقیه آن فقیه ندارد که،

پرسش: رویت با چشم مسلح است یا با چشم عادی است؟

آیت الله مددی: چون آن می گوید رویت طریقت دارد رویت است دیگه، آن هم می گوید رویت طریقت دارد نه این که فرق می کند، آن فقط می گوید در خصوص ماه رویت موضوعیت هم دارد یعنی ماه باید در یک حالتی قرار بگیرد که یک مقدارش برای ما قابل رویت باشد، مراد این است.

پرسش: ذهن عرفیش است دیگه

آیت الله مددی: هر دو درست گفتند، آن می گوید، اختلاف بشود، من که نگفتم اختلاف اما این معنایش این نیست که وهبتک به معنای این که.

پرسش: همین باعث می شود حکم هم عوض بشود

آیت الله مددی: دست من و شما که نیست، عرف هست، سوال بکنند عرف تا گفت وهبتک یعنی مجانی، مثل این وام بلاعوض، وام بلاعوض یعنی چی اصلا؟ چطور وامی است؟ حالا بگویید وام بدون بهره معقول است، وام بلاعوض یعنی چی خب؟ وام باید برگرداند بلا عوض یعنی چی؟ کمک بلاعوض معقول است، وام بلا عوض که اصلا معقول نیست، حالا گفت من مرادم از بلاعوض کمک است، خب مرادش این است اما این عرفیت ندارد، عرض کردیم لغت باید به تفاهم برسد، به مرحله اجتماعی برسد. ما یک مقداری برای خودمان تصرفاتی داریم لغت را می خواهیم بزنیم، خب نمی شود لغت را به هم زد، وهبتُ یعنی مجانی، توش خوابیده، عرف می فهمد، بخشیدم، این کتاب را به صد تومان بخشیدم یعنی تبدیل کردم، تملیک کردم کتاب را در مقابل صد تومان را عرف نمی فهمد، بخشیدم توش نمی گوید، این توش بخشیدن بکار نمی برد که.

علی ای حال مطالبی را که ایشان فرمودند من چون می خواهم بخوانم، البته ایشان انصافا در حواشیش گاهی مطالب دقیق و خوبی دارد یعنی مطالب ضعیف را همه جا ندارد، انصافا این طوری است.

بعد ایشان می فرماید که و مما ذکرنا کلا من البیع و الهبة و الصلح یاتی لنقل العین و لنقل المنفعة و لیس یختص البیع بنحو من الاعیان کما توهم، انصافش توهم نیست، واقعیت است

بل کما جاز أن تقول بعثک داری أو بستانی بكذا جاز أن تقول بعثک منفعة داری

نه این ثابت نیست، نمی شود گفت بعثک منفعة داری، این بیع نیست، بر فرض هم حالا به قول شما با این تاویلات هم بگوید یعنی آجرتک داری، نه این که آثار بیع بار بشود، مثلا اگر گفت بعثک منفعة داری این خیار مجلس دارد چون خیار مجلس در بیع هست، در اجاره نیست، قطعاً خلاف ظاهر است، خلاف فتوی هم هست نه این که خلاف ظاهر.

پرسش: ایشان نمی فرماید که این بیع می شود، می گوید می توانی اجاره را با لفظ بیع

آیت الله مددی: عرض کنم چون بعد می خوانم، حالا اجازه بدهید وقتی که به آن جا رسید آن عبارت را هم می خوانم.

جاز أن تقول بعثک منفعة داری أو بستانی بكذا

این مطلبی که ایشان فرمودند درست نیست، الفاظ معاملات باید صریح باشند، مجازی نباشد، این استعمال مجازی است و دلیلش هم این است که بر فرض هم اگر گفت بعثک یعنی اجاره است، ایشان می گوید نه بیع است، چون گفت بعث بیع است، آثار بیع جاری می شود یکیش هم خیار مجلس است، دلیل اختلافش هم همین است، دلیل این که این منشا غرر و اختلاف است همین است، اگر گفت بعثک سکنی هذه الدار لشهر بكذا آیا این بیع است؟ خیار مجلس دارد یا اجاره است خیار مجلس ندارد، خب منشا اختلاف همین است.

بل جاز أن تقول و ليس ينحصر سبيل نقل المنافع بالاجارة بل جاز نقلها بكل من البيع و الاجارة

نعم إذا قلت آجرت، اگر آجرت گفت فلا بد أن تقول آجرتک داری، نه دیگه آجرتک منفعة داری أو بستانی، خب این برای خودتان اشکال وارد می شود، اگر یکی باشد باید درست باشد.

فإن الاجارة لا تتعلق بالامنافع بل تتعلق بالاعیان

خب بیع هم يتعلق بالاعیان، لا بالمنافع، از ایشان خیلی عجیب است، ایشان می گوید لفظ اجاره در لغت عرب را نمی گویند آجرتک منفعة داری، می گویند آجرتک داری، به اعیان تعلق می گیرد، خب بیع هم همین را می گویند، در بیع هم نمی گویند بعثک منفعة داری، می گویند بعثک داری، چطور شما در اجاره این ورش را این جور می گویند؟ خب آن ورش هم آن جور، در بیع آقایان می گویند، تعجب از ایشان قدس الله سره است.

فلا بد أن تقول آجرتک داری فإن الاجارة لا تتعلق بالمنافع بل تتعلق بالاعیان و اثرها نقل المنافع بخلاف البيع فإنه يتعلق بكل من المنفعة و العین

خب خلاف ظاهر است، عرف که این را نمی فهمد مگر با تعبیر و توجیه.

فالنسبة إلى آخره. بالعموم و فلان

نعم خاصيتها نقل المنفعة یعنی خاصیت اجاره فالمرید نقل منفعة داره بخواهد منفعت دارش، فی فصحة، برایش مجال باز است

بین أن يقول بعُتْكَ منفعة داری و بین أن يقول آجرتُک داری، ففي الاول يكون بیعا.

اگر گفت بعُتْكَ منفعة داری و یترتب علیه آثار البیع

چون آقا فرمودند خیلی عجیب است، حرف خیلی عجیبی است، عرض کردم بر فرض هم بعُتْكَ منفعة داری گفت بعُتْكَ سکنی هذه

الدار لمدة شهر گفت، بر فرض هم بگوییم درست است قطعا مراد اجاره است نه بیع و قطعا آثار بیع برایش بار نمی شود. لکن ایشان

می فرماید این یکن یبعا و یترتب علیه آثار البیع، این مطلب ایشان هم خیلی عجیب است

انصافا در این چند سطری که از ایشان خواندیم چند سطری بود که در آن ها عجائب فراوانی در عبارت ایشان بود

و ففي الثانی تكون اجارةً و یترتب علیه احکام الاجارة، نعم اختلاف الاجارة عن البیع لیس فی مجرد العبارة بل الاجارة تنقل ربطا غیر

ما ينقله بیع

فرض کردیم که مُنشا به اجاره غیر از مُنشا به بیع است خب الفاظش هم باید فرق بکند، تعجب از ایشان است، می گوید اجاره برای

ربط خاص است بیع برای ربط دیگری است یعنی در باب اجاره شما آن استیلائی که بر عین پیدا می کنید منتقلش می کنید، در باب

بیع عین را منتقل می کنید.

پرسش: عبارت خودشان هم مشکل دارد.

آیت الله مددی: بله خب، خیلی عجیب است، خب اگر بنا شد دو تا شد خب تعبیر هم دو تاست، خیلی عجیب از ایشان است.

نعم اختلاف الاجارة عن البیع لیس فی مجرد العبارة بل الاجارة تنقل ربطا غیر ما ينقله البیع إذا تعلق بالعین فإذا قلت بعُتْكَ داری أو

قلتُ آجرتُک داری فافاد کلُّ من العبارتین نقل ربطک بالدار إلى الغير لکن احد الربطین غیر الآخر، آن وقت یک توضیحی می دهد،

آقایان مراجعه بکنند، این قدر هم این روایت را خواندیم زیادی بود، ایشان یک توضیحی می دهد که یک ربط مال ربط مالک به

.....
خود عین است، به ملکیت رقبه است، یک ربط هم استیلاست، در اجاره استیلا را که مسلط بر آن است، آن را منتقل می کند، یکی ملکیت رقبه این است و یکی استحقاق القبض علی العین است، در اجاره آن است، دیگه ایشان توضیح می دهد که من دیگه توضیحاتش را نمی خوانم آقایان مراجعه بکنند.

بعد متعرض فرق بین بیع و قرض می شوند که چون در عبارت مکاسب شیخ آمده ما به آن مناسبت متعرض می شویم. بعد هم ایشان متعرض

إذا عرفتَ هذا فاعلم، بعد وارد معنای بیع می شوند چون بعد متعرض می شویم در تفسیر عبارت مرحوم شیخ در مکاسب بقیه مطلب ایشان در آن جا

ایشان در صفحه بعدی که به حسب این چایی که دست من است صفحه ۷۲، ایشان وارد بحث ملکیت می شوند و به یک مناسبتی هم ملکیت انسان بر خودش، سلطنت بر نفس و بر عمل و بر مال، بحث خوبی است اما چون این را در وسط آوردند و به مناسبتی که مرحوم شیخ دارد که آیا بیع برای نقل عمل حر هست یا نه؟ ما بحث ایشان را همان جا می گوئیم، این بحث ایشان را اگر در مقدمات آورده بود می خواندیم اما چون این بحث را ایشان در وسط بحث آوردند ان شا الله یادتان باشد من در وسط بحث بخوانم چون می خواهیم بحث ها و نکاتی را که در بحث گفتیم به هم نخورد، نگویید خیلی حواس ما پرت بود، ما فعلا در امر اول کیفیت طرح مسئله داریم.

مرحوم آقای خوئی قدس الله نفسه همان طور که عرض کردم و یکی از شاگردان ایشان هم نقل می کند مرحوم آقای خوئی یکی از امتیازاتشان این بود که افکار مشایخ بزرگ که مرحوم نائینی و آقاضیا و آقای اصفهانی به اضافه خودشان را جمع و جور بکنند و در درس مطرح بکنند، در این جهت هم خیلی موفق است تا حد زیادی، حالا با کم و زیادی که دارد. بعد ایشان در بحث بیع، البته این کتاب که به نظرم خیلی قبل نوشته شده است، خیلی قبل است، به نظر من هفتاد سال بیشتر باشد، این محاضرات ایشان است، این تقریظی که آقای خوئی نوشتند ۱۳۷۶ است، ۷۶ تا الان که ۳۹ است ۶۳ سال قبل است. خیلی قدیمی است انصافا.

.....
علی ای حال احتمال بسیار قوی دارد که ایشان در اواخر اگر بودند شاید مبانیشان را عوض می کردند، فعلا من خیلی به عنوان مبنا روی ایشان نسبت نمی دهم چون ذهن جوالی داشتند، حالا این که به اسم چاپ شده است، چون من خیلی مقیدم که نتوانیم بگوییم. ایشان طبق قاعده وارد همان چون از مباحث یک جمع و جوری کرده من از این جهت متعرض کلمات ایشان می شوم برای جمع و جور کردن که بعد هم وارد بحث جدید و بعد هم حرف خودمان ان شا الله تعالی.

ایشان از عبارت مرحوم شیخ که آوردند إن البیع فی الاصل، بعد از دو سه سطر که صحبت کردند روی کلمه مال رفتند که مال چیست، ایشان مال را گفتند ما یمیل إلیه العقل و یرغبون فیه و یجلبونه للانتفاع فی رفع جوائجه، مال را این جوری معنا کردند که حالا ان شا الله بعد این را هم توضیح می دهم و عرض می کنم.

بعد ایشان به عنوان مقدمه بحث مطالبی را فرمودند که طبق همین قاعده خودمان اجمالا می خوانیم، اگر اشکالی هست عرض می کنیم.

ثم إن اضافة المال إلى الانسان اولیة تارة و ثانویة اخرى

حالا ما در عبارت مرحوم آقای ایروانی، ایشان ام الاسباب المملکة گرفت به جای اولیه و ثانویه و ام الاسباب المملکة را حیات گرفتند، توضیحات این ها را بعد عرض خواهیم کرد که استیلاست یا حیات است؟ و فرق بین استیلا و حیات چیست؟

و الاولیة قد تكون اصلیة و قد تكون تبعیة

این بحث این که مال به تبع مال می شود این را در اصطلاح امروز ایشان تبعی آوردند، در اصطلاح قانونی امروز در لغت قانونی ارتفاع، از رفیع، یعنی اضافه می شود. این را ارتفاع می گویند، حالا بعد ان شا الله توضیحاتش را عرض می کنیم.

و الاضافة الاولیة الاصلیة قد تكون ذاتیة بمعنی عدم انتزاعها من منشا، ایشان به این مناسبت یک معنایی از ملکیت ارائه می دهند که با آن معانی متعارف فرق می کند، این را افعال الانسان

ان شا الله چون عرض خواهد شد ما نصی که داریم الناس مسلطون علی اموالهم

آقایان بعدی آمدند گفتند به طریق اولی مسلطون علی انفسهم، به طریق اولی مسلطون علی اعمالهم

البته انفسهم اولی از همه است، اعمال اولی از اموال یعنی ما نصی که داریم الناس مسلطون علی اموالهم، بعد از این مسلطون علی اعمالهم، بعد از این مسلطون علی انفسهم که این بالاتر است، این اصطلاحاً حدیث سلطنت است و شئون سلطنت که عرض کردیم مرحوم آقای ایروانی یک صحبتی این جا دارد که امروز نخواندم، عرض کردم بعد متعرض می شوم چون مرحوم شیخ وارد بحث عمل حر شده من هی اشاره بکنم که این ها منشا است یعنی به عبارة اخرى یکی از معانی ملکیت، ملکیت انسان به افعال نفس است، می خواهیم یواش یواش وارد معانی ملکیت هم بشویم.

پرسش: حدیث را قبول نکردید

آیت الله مددی: نه قبول نکردیم.

کافعال الانسان، البته مرحوم آقای خوئی افعال را آوردند، عرض کردم این اولی از اموال است، روشن شد؟ باز از افعال اولی انفس است، یعنی اگر انسان بر افعال خودش مسلط باشد بر نفس خودش بیشتر مسلط است، دیگه ایشان انفس را نیاوردند، چون این ها ذکر شده من بگویم معلوم بشود کجاها آمده و کجاها نیامده.

فإن اضافتها إليه لا تحتاج إلى منشا

اضافة الاعمال یعنی

و ليس لغيره أن يُجبره على الفعل لأنه مختارٌ في أفعاله

این مطلب مختارٌ فی افعاله یکی است، مالکٌ لافعاله چیز دیگری است، این مختارٌ بیشتر بحث کلامی است، مالکٌ بیشتر جنبه حقوقی دارد، ما الان بیشتر فراموش کردیم حقوق بحث می کنیم یعنی ما فعل را از زاویه حقوقی ببینیم نه بحث جبر و اختیار، مالکٌ لافعاله یعنی از نظر حقوقی

و يراد من هذه الاضافة السطنة للملكية

خب حالا اگر ملکیت به نحو مجاز هم گفته شد و بلکه به نحو حقیقت چون بعد مرحوم شیخ عمل حر را مطرح می کند ما آن جا مطرح می کنیم.

لأنه لا معنى له

حالا دیگه همه عبارت را نمی خوانیم، آقایان بخوانند

و قد تكون عرضية

این عارض می شود

لها منشا انتزاع و هو احد امور على سبيل منع الخلو

یک: ربما يكون منشا الانتزاع الحیاة

عرض کردیم یک مفهومی الان در دنیای حقوق است بین استیلاء، یعنی استیلاء یک چیز است، حیازت چیز دیگری است، چون فعلا نظر ما خواندن عبارت ایشان است بعد توضیحاتش را عرض می کنم.

و قد اشتهر أن من حاز ملک

چند دفعه حالا عرض کردم این به عنوان نبوی مشهور شده من حاز ملک و آقای خوئی هم اشکال دارند چون شهرت را جابر نمی دانند بلکه من عرض کردم اصلا نسبتش به پیغمبر روشن نیست، در مصادر اولیه نیامده و کرارا هم عرض کردم از عبارات سنهوری چون این معلوم می شود این اصلا قانون روم قدیم است، من حاز ملک این است، البته آقای خوئی که به عنوان حدیث قبول نکردند به عنوان قاعده عقلائی قبول کردند نه به عنوان حدیث.

و من استولى على من لم يسبق عليه احد فهو اولى به.

این قانون سبق است که سابقا هم خواندیم، استولی ندارد، من سبق إلى من لم يسبق إليه احدٌ مثل حق نماز در مساجد و در بازار و إلى آخره، حالا ان شا الله این ها را چون سابقا به یک مناسبتی گفتیم، تفصیلش و سندش و دلالتش و این ها ان شا الله بعد.

و ثبوت الاضافة بالحیازة امر عقلائی

این هم حرف درستی است، حیازت، این که حقیقت حیازت چیست، حد و حدود قانونیش و حقوقیش چیست، فرقی با استیلا چیست بعد ان شا الله

کحیازة الانسان المباحة الاصلية

چون بناست این ها را بعد توضیح بدهیم دیگه این جا خیلی.

البته بحث حیازت و اسباب مملک را این جا ممکن است متعرض نشویم، فقط اشاره می کنیم، چون بحث ما در بیع است اسباب نقل است، ربطی ندارد که اسباب مملک را متعرض بشویم.

و ربما يكون منشا الانتزاع صنعة

صنعت یا صنعت، تکنیک، تکنولوژی به اصطلاح امروزی ما عبارت از این است که هر کاری که انسان بکند در ماده خام تصرف بکند که قابل استفاده بشود این را اصطلاحاً صنعت می گویند، اصطلاح صنعت این است، در اصطلاح اقتصادی هم این است، فرض کنید یک مقدار تخته را می ریزند، چوب درخت می ریزند، شما بهش تصرف می کنید به صورت میز و صندلی در می آورید، این می شود صنعت، پس صنعت اصطلاحاً هر نحوه تصرف در ماده خام که آن را قابل انتفاع بکند، توش انتفاع خوابیده، این را اصطلاحاً صنعت می گویند یا صنعت می گویند و این از قدیم هم مطرح بوده الان هم مطرح است بحث های بسیار مهم اقتصاد امروز مخصوصاً بین دو مکتب مارکسیسم و کمونیسم و سوسیالیسم با مکتب کاپیتالیسم و سرمایه داری سر همین است، سر صنعت است، تفصیلش جای دیگه، جاش این جا نیست

و ربما يكون منشا الانتزاع الصنعة

عرض کردیم امروزه هم در دنیای اقتصاد یکی از عوامل مهم مالیت و ملکیت را صنعت می دانند، در حدیث تحف العقول هم صنعت آمده، در تحف العقول، عرض کردیم حدیث تحف العقول جز نوادر احادیث در دنیای اسلام است، جای دیگه نداریم، در عبارت

فقهایشان هم نداریم، تنها حدیثی است که منشا ملک را، منشا درآمد را چهار تا می داند و مصرف را ۲۵ تا، ما دیگه حدیث دیگه نداریم، منابع درآمد چهار تا، یکیش هم صنعت است اما آن چه که در کتاب تحف العقول به نام صنعت آمده با اصطلاح امروز در صنعت فرق می کند، دقت بکنید! با یک اصطلاح اقتصادی که من در صنعت عرض کردم با این اصطلاح فرق می کند، این به این معنا نیست که در تحف العقول، دیگه چون شرحش را در اول مکاسب در تحف العقول دادیم دیگه تکرار نمی کنیم، به هر حال در این که صنعت جز یکی از اسباب ملک است یکی از اسباب درآمد است.

كما إذا أخذ ما لا مالیه له كالطین

نه ممکن است مالکیت داشته باشد، حالا این صدق مالیت مال چیست این هم بحث های بعد ان شا الله

فصنعه کوزا فیکون مالا

نه درختی را می گیرد، درخت هم الان مال است، حالا چون یک بحثی است که قبل از استیلا مال نیست، من به ذهنم می آید که این بحث درست نباشد، چون این بحث جای خودش را دارد الان نمی خواهم متعرض بشوم.

ایشان فرمودند فاخذ شیئا

نه ببینید، نه اخذ شیئا ما لا مالیه له، اخذ شیئا لا یتنفع به فتصرف فيه فعالجه بحیث صار یتنفع به.

این صنعت است، فرض کنید مثلا سنگ آهن گرفته، خب این سنگ، تبدیل به آهن کرده، آهن را تبدیل به تلویزیون کرده یا به رادار کرده یا به ماشین کرده، اصطلاح صنعت این است، و آن بحث معروفی هم که خود مارکس، اصلا مارکس سرمایه را از این جا شروع کرده، او می خواهد حق انتفاع، انتفاع که آمد مالکیت هم می آید، اصلا تمام تفکر مارکس هم یک کلمه است، این آهن، این چوب، این نفت این قابل انتفاع نبود، کارگر آن را قابل انتفاع کرد پس مالکش هم کارگر است، سرمایه دار نیست، تمام صحبتش در یک کلمه، این سه جلد قطور کتاب دارد اما اساسش همان اول کتاب کارل مارکس، راس المال یا کاپیتال است، این لذا در دنیای امروز چون دنیای امروز صنعتی است با دنیای صنعتی این بحث خیلی مایه دار جلو آمده، خلاصه اش این است که شما ماده خام نه لا

مالیه له، بلکه لا یُنتفع به، صنعت در اصطلاح این است، چیزی است که لا ینتفع به، با معالجه انسان، با کار انسان انتفع به، و همین که ایشان فرمودند، فرض کنید گل روی زمین است، این را تبدیل به کوزه بکند، یا تبدیل به مجسمه بکند این می شود صنعت پس صنعت عبارت از این است، کاری است که انسان در چیزی در ماده خام انجام می دهد قابل انتفاع بشود، حرف مارکس این است که چون این کارگر این کار را کرد پس او مالک است، در حقیقت مالک آن تلویزیون کارگر است نه سرمایه دار، نه کسی که این کارخانه را درست کرد، این کارخانه مال جامعه است، حالا فرض کنید به یک معنایی، البته او مرادش این نیست، آن کارگر در حقیقت این را قابل انتفاع کرد، آن وقت یک بحثی دارد که شما قیمت مبادله ای دارد، می خواهد بگوید قیمت مبادله ای تابع قیمت انتفاعیش است، البته این مطلب ایشان درست نیست، قیمت مبادله ای ثابت نیست، تفکر اساسی ای که در کلمات ایشان است، چرا؟ چون قبل از مارکس در این کتاب معروف آدام اسمیت که قرن نوزدهم است، این قبل از مارکس است، آن منابع را سه تا می داند، یکی طبیعت می داند، یکی سرمایه می داند و یکی کار، مارکس در رد او می نویسد فقط کار، آن دو تا را الغا می کند لذا اصلا این بحث علمی ای که در اقتصاد امروز در غرب است، حالا الان که طبعا مارکسیست ها وجود آن طوری ندارند، به استثنای یک عنوانی در مثل چین و این ها، غیر از آن بحثشان، بحث علمیشان این بود که ما دنبال این عنوان هستیم صنعت، آن که به قول ایشان مملک است این در حقیقت نکته تملیکش این است، آن دو تا عنصر دیگه که به طور متعارف در مکاتب کلاسیک سرمایه داری به عنوان دو عنصر است، یکی طبیعت که ماده خام باشد و فرض کنید سنگ آهن باشد، یکیش هم زمین باشد یکیش هم نهر ها باشد و الی آخره، یکی طبیعت آب باشد و یکی سرمایه، این سه عنصر با هم دست می دهند و قیمت مبادله ای را این ها تعیین می کنند.

فصنعه کوذا فیکون مالا، این را حالا ایشان مرادش از مال.

و هذه الصنائع یا صناعة هی المنشا فی اضافته إلی بعنوان أنه مالٌ و یترتب علیه مثلا عند الکسر ثبوت مالیته و قد یكون المنشا ما یلحق بالصنائع من الاعمال

.....
حالا مراد ایشان از ما يلحق بالصنائع روشن نیست، اصطلاحات متعددی دارند مثلا در تحف العقول ولایات دارد بعد از صناعات، عنوان ولایات را اضافه کرده که از طرف والی باشد، در اصطلاح امروز چیزی به نام خدمات یا سرویس مثل تاکسیرانی و هتلداری اضافه می کنند که دیگه وارد آن بحث نشویم، حالا فقط به اندازه شرح عبارت آقای خوئی

كما إذا أتى أحدٌ بالماء من النهر فإنه يكون مالا و إن كان عند النهر لا مالية له.

تعبیر ایشان دقیق نیست، ان شا الله بعد توضیحاتش را می دهم.

و قد يجتمع للاضافة منشان كحيازة ..

و اما الاضافة التبعية فهي الاضافات الثابتة في ما يوجد في ملك الانسان كبيض الدجاج

تخم مرغ مثلا و صوف الغنم و ثمر الشجر و این هم انواع دارد که اگر یک فرصتی شد ان شا الله عرض می کنیم.

و اما الاضافات الثانوية فهي مسبوقه بالاضافة الى شخص آخر.

این در حقیقت این مقدماتی که گفتند تمامش برای این یکی بود، این یکی وارد بیع می خواهند بشوند، نحوه ورود ایشان در بیع این جوری شد. روشن شد؟

فهي المسبوقه إلى اضافة شخص آخر فهي على انحاء فتارة تنشأ من سبب غير اختياري من ارث أو وصية بنائاً على كونها من الايقاعات أو وقف و نحوه

البتة وقف مگر وقف (مبهم ۱۰: ۳۶) و این ها مراد باشد.

و اخرى تنشأ من سبب اختياري من بيع أو صلح و نحوه من العقود و محل البحث إنما هو القسم الاخير

این مقدمه را ایشان از این راه وارد شدند نحوه ورود ایشان در بحث، من الان هدفم فقط شرح نحوه ورود بود.

بعد ثم إن العقلا بما أنهم مدنيّ يحتاجون في معاشهم إلى تبديل أموالهم كما إذا كان عند أحدهم عروض كالحنطة و عند الآخر قماش و احتاج كل منهما إلى ما عند الآخر

آن وقت وارد بحث یک نوع بیه که اصطلاحاً در لغت عربی مقایضه می گویند ما بیع کالا به کالا، ایشان می خواهند بگویند که اصل بیع در انسان مقایضه بوده، اصل انتقال به صورت کالا به کالا بوده، یک کسی تولید غنم کرده، یک کسی گندم داشته این دو تا غنم را می گرفت، بعد ها بشر به مسئله معیار مالیت رو آورد، یک معیاری قرار داد که اصطلاحاً بهش پول می گویند یا نقد می گویند و

حيث إنما تعيينها بالاجناس صعبُ جعل الدراهم و الدنانير معيار في المالية

این اصطلاح دراهیم و دنانیر در حقیقت آمدند یک واسطه پیدا کردند، این اصطلاح اقتصادی نقد در وجوه اولیه اش است، بعد خود نقود یک وجوه متقدم دارد در اقتصاد فعلی، فعلاً وارد این بحث نمی شویم و لازم هم نبود، یک جهتی بد نبود که این جهت را من بعد توضیح می دهم ولو ایشان از این جهت وارد نشده.

و جعل الدراهم و الدنانير معيارا في المالية

البته عرض کردم تصور اولیه از درهم و دینار یا پول یا نقود یک: معیار که ایشان فرمودند درست است، دو: در قیمت گذاری اشیاء، قیمت گذاری با معیار یکی است، فکر نمی کنم دو تا باشد.

دو: تصحیح مبادلات یعنی ممکن بود من گندم در بازار ببرم کسی گندم نخواهد، من گوسفند می خواهم کسی که گوسفند دارد گندم نخواهد، برای تصحیح مبادلات آن اهداف اولی پول را می خواهم توضیح بدهم.

یک معیار مالیت و تقویم اشیاء، این یکش است، آقای خوئی کامل نوشتند.

دو: تصحیح مبادلات، با نقود تصحیح مبادلات شد

سه: حفظ مالیت، یعنی اگر می آمدند گوسفند را می خواستند نگه دارند یا مثلاً برنج یا گندم، این در معرض تلف بود، تبدیل به پولش می کردند می ماند، این هم یکی از اهداف پول بود یعنی رو آوردن به پول به عوض، آقای خوئی خیال کردند فقط معیار مالیت، نه معیار یکیش بود، یکیش معیار مالیت بود، قیمت گذاری بود، یکیش تصحیح مبادلات بود چون کالا به کالا با مشکل مبادلات روبرو می شد، این یک کالا داشت و آن یک کالا داشت به هم نمی خورد.

سه: حفظ مالیت بود یعنی اختزان، نگهداری، نگهداری مالیت هم توسط پول بود چون توسط حیوان و این ها هم مکلف بود و هم در معرض تلف بود لذا آمدند دراهیم را روی این نکته قرار دادند یعنی بتوانند اختزان مالیت بکنند نه خود عین را، نه گوسفند را، مالیتش را حفظ بکنند، حفظ مالیت، حفظ مالیت گندم، البته عرض کردم این تصور، تصورات بدوی در پول است، بعد توسعه پیدا کرده و بعد توسعه إلى زمان ما که توسعه های خاصی دارد.

و حينئذ المعاوضة للاغراض العقلائية قد يكون بين عروضين

عروض یعنی کالا که اصطلاحا ما در فارسی پایاپای یا کالا به کالا می گوئیم یا در لغت عربی که عرض کردیم مقایضه، با قاف و یاء و ضاد، مقایضه به معنای کالا به کالا.

و قد تكون بين الدراهم و الدنانير چون خود این ها بعدها شد اختزان مالیت بین پول هم مبادله انجام شد که اسمش شد صرف. چون این اختزان مالیت شد این بین آن ها

و قد تكون بين عروض و دراهم كالبيع إما أن يُطلق على جميع ذلك، این در فقه ما این طور است، در فقه ما این طور است و إما على الاخير، این مطلب ایشان درست است، در عده ای از فقه غربی و قانون غربی فقط اخیر است، ان شا الله می خوانم، فردا عبارتشان را می خوانم، عده ای از قوانین غربی در صدق بیع شرط می کنند در مقابل پول باشد، نقد، نقد در این جا نه به معنای نسیه، تعویض یک کالا به پول، اصلا تعریف بیع را این می دانند، اگر شما یک کالایی را به پول تبدیل بکنید این اسمش بیع است اما کالا به کالا اسمش بیع نیست، پول به پول اسمش بیع نیست، دقت می فرمایید؟ این که ایشان فرمودند درست است اما تا آن جایی که من می دانم در اصطلاح فقهای ما نیست، در اصطلاح فقهای ما مطلق مبادلة ماله به شيء دیگر این اسمش بیع است، کالا به کالا بیع است، صرف بیع است، بیع عادی هم بیع است، هر سه را بیع می دانند اما این هست که در بعضی از قوانین غربی بیع را خصوص این یکی می دانند، شما کالا را تبدیل به نقد بکنید، تعبیر نقد دارد، نقد یعنی پول، اگر تبدیل به پول کردید این می شود بیع، اگر غیر از این بود بیع نیست

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)
موضوع: مکاسب محرمة - خاتمة: خرید و فروش زکات، خراج و مقاسمه: اراضی خراجیه، بررسی روایات
صفحه ۱۹
جلسه : ۴۶
یکشنبه: ۱۳۹۶/۹/۱۹

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين